**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021016**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یک بحثی از تتمۀ بحث‌های مربوط به معانیه حرفیه هست که مناسب است این بحث را، در واقع یک مقداری هم جمع‌بندی کل بحث معانی حرفیه هم هست. این بحث که حالا هم در معانی حرفیه هست هم در مورد خبر خبر انشاء که یکی از معانی حرفیه هست آن این است که نهایت نتیجۀ بحث ما در مورد معانی حرفیه به چه نتیجه رسیدیم؟ آیا وضعش وضع عام موضوع له خاص است؟ یا وضع عام موضوع له عام است؟ مرحوم آخوند معانی حرفیه و معانی اسمیه را یکی می‌داند و طبیعتا وضع عام موضوع له عام می‌داند. مرحوم آقاضیاء بین معانی حرفیه و معانیه اسمیه تفاوت جوهری قائل هست با این حال کیفیت وضع در حروف را وضع عام موضوع له عام می‌داند. ولی معمول آقایان وضع را در حروف وضع عام موضوع له خاص می‌دانند، حالا خود این خاص راهم گاهی اوقات جزئی حقیقی می‌دانند، کما اینکه ظاهر خیلی از کلمات شاید باشد، یا جزئی اضافی می‌دانند که آقای صدر تعبیر می‌فرمودند که جزئیت معانی حرفیه جزئیت طرفیه است، یعنی دال بر نسبت هست و جزئیتش به تبع طرفین هست که خودش در واقع کلی است. ولی به هر حال وضع عام موضوع له خاص هست. ما عرض می‌کردیم که ما در واقع اگر حقیقت علقۀ وضعیه را، حالا اینکه داریم بحث می‌کنیم در واقع مربوط به علقۀ وضعیه‌ای هست که ایجاد شده، آن علقۀ وضعیه بین لفظ و جزئیات معنا ایجاد شده، معنای متصور حین الوضع یا بین وضع و آن معنای کلی‌اش علقۀ وضعیه ایجاد شده، سؤال در واقع این هست، آن نتیجۀ وضع که علقۀ وضعیه هست آن علقۀ وضعیه بین چه چیزی هست؟ ما عرض می‌کردیم که اگر ما وضع را قرن اکید بدانیم اصلا تفکیک بین وضع عام موضوع له عام و وضع عام موضوع له خاص آسان نیست، و تصویر این دو گونه، ببینید ما قبلا، دو تا مثال می‌زدیم برای وضع عام موضوع له خاص، دو تا مثالی که مطرح هست، حالا یک مثالش مثال فرضی بود، آن این بود که شخصی می‌گوید که وضعتُ اسم محمد لکل من ولد فی هذا الیوم فی هذا المسشتفی، خب همۀ کسانی که در بیمارستان به دنیا آمدند اسمشان را محمد گذاشتند چون مثلا امروز روز عید مبعث است، این یک جور است.

یک جور وضع عام موضوع له خاص‌هایی که در مورد معانی حروف مطرح است، بین این و آن دو تا تفاوت جوهری هست، آن وضع عام موضوع له خاص‌هایی که در مثال اوّل هست آن معنای متصور فقط حین الوضع وجود دارد، حین احداث الوضع، بعدا دیگر در علقۀ وضعیه دخالت ندارد، که نتیجۀ وضع است، علقۀ وضعیه بین لفظ محمد و تک تک بچه‌هایی که آنجا به دنیا آمدند ایجاد می‌شود، مثل اینکه ما متعدد وضع کرده باشیم به تک تک آن بچه‌ها گفته بودیم اسم تو محمد است، اسم تو محمد است، اسم تو محمد است، اینجا هم با یک عنوان مشیر به آن افراد وضع صورت می‌گیرد، این عنوان در علقۀ وضعیه دخالت ندارد، خب آنجا بحثی نیست، یک تصویری دارد، البته این یک امر خیلی فرضی است ولی در بحث حروف آن معنای متصوری که وجود دارد آن معنای متصور در علقۀ وضعیه حضور دارد، عمده این است، صرفا در احداث وضع حضور ندارد، در نتیجة الوضع که علقۀ وضعیه هست حضور دارد و خب این چجوری می‌شود که علقۀ وضعیه و به تعبیر، حالا اگر علقۀ وضعیه را تصوریه بدانیم و قرن اکید بدانیم، آنجور که مرحوم آقای صدر تصویر می‌کند، چجور تصویر کنیم که هم علقۀ وضعیه بین لفظ و جزئیات باشد آن معنای کلی هم که هست این وسط وجود داشته باشد که عملا هم ما می‌دانیم وجود دارد، ولی بگوییم علقۀ وضعیه بین لفظ هست و جزئیات آن، ما این را اصلا نمی‌توانستیم تصویر بکنیم. ما عرض کردیم که تصویر وضع عام موضوع له خاص و وضع عام موضوع له عام، تفکیک بین این دو تا و اینکه ما بگوییم علقۀ وضعیه فقط بین لفظ و جزئیات معنا هست، بین لفظ و آن معنای کلی وجود ندارد، با وجودی که آن معنای کلی در علقۀ وضعیه در هنگامی که علقۀ وضعیه وجود دارد یعنی در استمرار وضع نه فقط زمان احداث وضع، در زمان موضوع له بودن معنا به وجوده المستمر حضور دارد، این چجوری تصویر می‌شود؟ ما عرض کردیم این را اصلا نمی‌توانیم تصویر بکنیم، ولی ما حل قضیه را این می‌دانستیم که اصلا ما علقۀ وضعیه را تصوریه نمی‌دانستیم، می‌گفتیم البته یک تصوری وجود دارد، این را نمی‌شود انکار کرد که یک نوع قرن اکیدی بین لفظ و یک معنایی وجود دارد، و همان قرن اکید هست که منشأ می‌شود که مثلا حدوث را ما بدون طرفین هم که تلفظ بشود یک معنایی از آنها به ذهن انسان اخطار داده بشود، مثلا ذهبت، یک طرفش را فرض کنید آورده باشد که باز روشن‌تر که آن تعین معنای «مِنْ» هم روشن‌تر باشد، مثلا جلستُ علی، الجلوس علی، به محضی که علی را اینجا به کار بردیم ما معنایش را می‌فهمیم، یک معنایی به ذهن انسان اخطار می‌کند، این معنا کلی است، این معنایی که به ذهن انسان اخطار می‌کند این معنا کلی است، بنابراین این مطلبی را که مرحوم آخوند می‌فرماید که وضع عام موضوع له عام است، معانی حروف بنابر اینکه علقۀ وضعیه را علقۀ تصوریه بدانیم کما اینکه مرحوم آقای صدر قائل هست خود مرحوم آخوند قائل هست همینجور است، وضع عام موضوع له عام باید قائل بشویم. چون وجدانا هنگامی که لفظ حروف به کار می‌رود یک معنای عامی به ذهن خطور داده می‌شود، ظرفیت به معنای عامش. یک معنای عامی در کنار اینها وجود دارد، ولی ما گفتیم نه ما در علقۀ وضعیه و آن چیزی که هدف یعنی هدف وضع که علقۀ وضعیه در واقع آن چیزی است که هدف وضع است، اوّلاً علقۀ وضعیه یک علقۀ تصدیقیه است، یعنی متکلم می‌خواهد به وسیلۀ وضع یک کاری انجام بدهد، آن کار این هست که یک معنایی را به ذهن مخاطب اخطار بدهد این مثلا در موارد مفردات. در مفردات آن معنایی را که می‌خواهد اخطار بدهد خود آن معنا ممکن است گاهی اوقات تصور باشد، از سنخ تصورات باشد، گاهی اوقات به یک نحو به تصدیقات مربوط باشد، ولی علی ای تقدیر قصد متکلم برای اخطار هم در علقۀ وضعیه دخالت دارد. ما اینکه می‌گوییم علقۀ وضعیه تصدیقیه هست به دو معنا تصدیقی بودن مطرح هست، یک معنا تصدیقی بودن در تمام موارد وضع و آن قصد متکلم هست، ما می‌گوییم واضع وضع کرده است لفظ مثلا انسان را برای اینکه وقتی متکلم می‌خواهد انسان را به مخاطب اخطار بدهد قصد اخطار معنا را دارد این لفظ را به کار ببرد، یک نحو تعهدی که اینجا مثلا به نحو تعهد البته، البته ما عرض می‌کردیم علت دلالت لفظ بر معنا تعهد نیست، علت دلالت لفظ بر معنا آن مقام تکلم هست که ما می‌دانیم متکلم به این زبان می‌خواهد سخن بگوید، معنای سخن گفتن به یک زبان پیروی از واضع در هدفش هست، در مسیر هدف واضع گام برداشتن است، این منشأ می‌شود که لفظ دال بر معنا باشد نه تعهد به آن معنایی که یک التزام عملی طرف برقرار کرده که گفتیم خودش یک مشکلات خاص خودش را دارد، ولی چیزی شبیه که تعهد هم تعبیر می‌کنیم شبیه تعهد است، آن هم نه قضیۀ کلیه‌ای که هر وقت من این لفظ را به کار بردم این معنا را به کار ببرم، یا وقت بخواهم این معنا را افاده کنم به این لفظ تکلم کنم، نه، کلیت از ناحیۀ لفظ نسبت به معنا و نه کلیت از ناحیۀ معنا نسبت به لفظ، هیچ یک از اینها هم مطرح نیست که با آن مشکلات اینکه لازمۀ این حرف‌ها نفی اشتراک لفظی یا نفی ترادف است، یک اشکالاتی که به مسلک تعهد ما مطرح می‌کردیم، بلکه بحث سر این هست که وضع این هست که متکلم بتواند به وسیلۀ این لفظ معنا را برساند، ولو اینکه بتواند به وسیلۀ این لفظ معنای دیگری را هم برساند، یا این معنا را به وسیلۀ لفظ دیگری هم برساند، همین مقدار که بتواند به وسیلۀ این لفظ این معنا را برساند، این هدف واضع هست، و این هدف واضع یک جنبۀ تصدیقی دارد، قصد متکلم دخالت دارد، این معنای عامی هست که اینجا وجود دارد، ولی یک معنای خاصی هم در هیئات وجود دارد، هیئات که حروف هم جزئی از هیئات هست، ما عرض کردیم هیئات دو قسم است، هیئات تامه، هیئاتی که دال بر نسب ناقصه است، و هیئاتی که دال بر اسناد هستند که ما اسمش را اصلا نسبت تامه هم نمی‌گذاریم. چه هیئاتی که دال بر نسبت تامه یا نسب ناقصه باشند اینها برای اخطار یک معنا نیستند، برای دلالت بر فعلی از افعال هستند، آن فعل ممکن است ارتباط بخشیدن به دو مفهوم به گونه‌ای که این دو تا مفهوم تبدیل بشوند به یک مفهوم واحد مرکب این حقیقت نسب ناقصه این هست، این نسب ناقصه در جایی که در ذهن متکلم یک مفهوم رابط وجود دارد، مفهوم رابطی که بین مفاهیم افرادی ارتباط برقرار می‌کند و آنها را به هم پیوند می‌دهد به گونه‌ای که دو تا مفهوم افرادی مجزا تبدیل می‌شوند به مفهوم افرادی به هم پیوسته و مفهوم واحد مرکبی را ایجاد می‌کنند که عرض کردیم مثلا در هیئت وصفیه بین زید و قائم یک همچین ارتباطی برقرار می‌شود، زیدٌ القائم، مرکب ناقص. یا هیئت اضافیه مثل غلام زیدٍ، که در واقع حروف نوعا شبیه همین هیئت اضافیه است، الجلوس علی المرکب، الدخول فی البیت، اینها در واقع یک چیزی شبیه همین هیئت اضافه است و امثال اینها. یک جور هیئت خاصی هست که این هیئت خاص علاوه بر اینکه، البته به یک معنا فعلی از افعال ذهنیه‌ای در هنگامی که متکلم این الفاظ را به کار می‌برد وجود دارد که این الفاظ حروف دال بر وجود یک همچین فعل نفسانی در نفس متکلم هست، این یک هیئت ناقصه است. یک هیئت تامه دال بر اسناد هستند که این اسناد هم سه جور هست، اسناد خبریه، اسناد انشائیۀ غیر طلبیه، اسناد انشائیۀ طلبیه. اینها سه جور اسناد، فعل نفسانی وجود دارد، متکلم برای اینکه دلالت بر این فعل نفسانی داشته باشد واضع برای او لفظی وضع کرده است، هیئاتی که دال بر این نسب هستند یا افعال ناقصه، افعال ناقصه هم شبیه هیئات هستند، کانت، لیس، امثال اینها. اینها دال بر آن فعل هستند که وجود دارد. نکته‌ای که می‌خواهم رویش تأکید کنم این است، معانی حرفیه چه معانی‌ای که دال بر نسبت ناقصه باشند، چه معانی دال بر اسناد باشند اینها همه‌شان از یک فعلی از افعال حکایت می‌کنند، معنایی را اخطار نمی‌دهند، این اخطار که می‌خواهم بگویم یعنی به تعبیر دیگر گاهی اوقات مدلول این الفاظ یک مفهوم حاکیه است، گاهی اوقات مدلول این الفاظ فعل غیر حاکی است، فعل غیر حاکی که آن فعل می‌تواند ایجاد ربط بین مفاهیم افرادی باشد یا اسناد خبری یا اسناد طلبی یا اسناد انشائی غیر طلبی باشد این مدلول الفاظ در نسب ناقصه مربوط به تصورات مدلول است که مربوط به تصورات است، مدلول الفاظ در هیئت تامه مربوط به تصدیقات است، اینجا یک علقۀ وضعیه، اینکه بحث تصدیق و تصور مطرح می‌شود عرض کردم علقۀ وضعیه گاهی اوقات دال بر تصدیق است آن در نسب تامه است، در نسب تامه مدلول الفاظ دال بر تصدیق است، حالا چه آن تصدیقی باشد که جنبۀ حاکیه داشته باشد مثل نسب تامه، آن نسب تامۀ خبریه، یا جنبۀ تصدیقیه نداشته باشد، مثل اسناد طلبی، اسناد انشائی، غیر طلبی امثال اینها. اینها اینکه ما اصلا وضع عام موضوع له خاص را تصویر می‌کنیم در جایی هست که محکی الفاظ جنبۀ اخطاری داشته باشد، حالا چه اخطار از مفاهیم یعنی اخطار از یک معناهای افرادی، چه اخطار از معانی ترکیبی، اصلا در مورد حروف بحث وضع عام موضوع له خاص مطرح نیست، یا وضع عام موضوع له خاص، عرض کردم وضع عام موضوع له خاص در جایی هست که آن محکی الفاظ مفاهیم اخطاری باشند و محکی الفاظ ایجادی هستند به تعبیر مرحوم نایینی و به تعبیر ما افعال غیر حاکیه‌اند و این افعال غیر حاکیه اصلا در موردشان اینکه وضع عام موضوع له خاص اینها اصلا درست نیست، اصلا آن تقسیم‌بندی در جایی هست که آن مفهوم یک مفهوم حاکیه باشد که بحث این هست که محکی آن الفاظ یک عام است یا خاص است کلی هست، آن حرف‌ها، آن حرف‌ها در مفهوم اخطاری معنا دارد در افعال اصلا معنا ندارد، البته هر فعلی خودش یک نوع تعینی دارد چون از سنخ وجود است، وجود با تعین همراه است، الفاظ حروف به معنای عام وضع شده‌اند برای افعال متعین، افعال متعین نه عام‌اند نه خاص، عام و خاص مربوط به افعال حاکیه است، مفاهیم حاکیه است و اینها نه عام، متعین هستند متعین غیر از خاص، این مطلب را مکرر عرض کردم که تعین وصف خارج است، وصف عناوینی که از خارج حکایت می‌کنند نیست و عام و خاص وصف عناوین حاکیه هست که اگر محکی‌اش متعدد باشد می‌شود عام، اگر محکی‌اش واحد باشد می‌شود خاص، ولی آن محکی دیگر عام و خاص ندارد، تعین دارد یا کلیت دارد، کلیت یعنی تعدد نه کلیت به معنایی که آن کلیتی که در بحث عام و اینها هست، نه یعنی، گاهی اوقات به نحو مبهم هست، مردد هست. بنابراین ما عرضمان این هست که معانی حروف وضعش نه عام هست نه خاص، متعین است، برای افعال متعین وضع شده که افعال متعین غیر از وضع، اصلا بحثش از وضع عام موضوع له خاص و این حرف‌ها خارج است بنابر تحقیقی که علقۀ، این مطلب را هم عرض می‌کردیم که علقۀ وضعیه قالب قرار دادن لفظ برای آن معنا هست، یعنی لفظ را باید قالب برای معنا قرار بدهیم، حالا یک موقعی لفظ را قالب مفاهیم اخطاری قرار می‌دهیم آن وضع عام موضوع له عام، وضع عام موضوع له خاص، آنجور چیزها در موردش می‌تواند مطرح باشد. گاهی اوقات لفظ را قالب بر افعال قرار می‌دهیم آنجا وضع ما برای افعال متعینه است، این چکیدۀ عرض ما.

**شاگرد:** یعنی هر استعمالی یک فعل متعین است

**استاد:** هر استعمالی مربوط به یک فعل متعین است، البته این فعل متعین ممکن است با یک فعل متعین دیگری در یک جامعی مشترک باشند و آن جامعی که اینها مشترک هستند به نحو قرن اکید به ذهن انسان اخطار داده می‌شود، یعنی من وقتی می‌گویم که جلست علی الکرسی، اینکه علی را به کار می‌برم، علی‌های مختلفی را به کار می‌برم هر علی‌یی بر یک فعل خاص متعینی، به یک فعل متعینی دلالت می‌کند، ولی این علی‌های مختلف به دلیل اینکه یک جامع دارند، این جامع یک معنای کلی هست که آن معنا موضوع له نیست، آن معنا قرن اکید هست ولی آن قرن اکید علقۀ وضعیه به او وابسته نیست، نسبت به او که در نظر بگیریم یک معنای کلی وجود دارد که قرن اکید و علقۀ تصوریه نسبت به او وجود دارد، این محصل عرض ما در این بحث‌ها بود. اینجا یک نکته‌ای را من، دیگر بحث تمام است، یک نکتۀ خارجی می‌خواهم در تکمیل مباحث مربوط به انشاء عرض کنم یک سؤالی من دیروز خیلی گشتم که ببینم که تقسیم‌بندی جملات به خبر و انشاء آیا این تقسیم‌بندی دوگانه یا سه‌گانه که مثلا قول مفهم که گاهی اوقات می‌گویند اسناد خبر هست و انشاء، گاهی اوقات می‌گویند خبر و انشاء و طلب، تقسیم‌های سه گانه که عرض کردم این در کلمات نحوی‌ها به این دو شکل وجود دارد، خواستم ببینم که از قدمای نحاة تقسیم‌هایشان دو گانه است، سه گانه است امثال اینها، من در این برنامۀ قواعد عربیه‌ای که مرکز کامپیوتری دارد اوّلین کسی که اصلا بحث انشاء به این معنا را به کار برده ابن حاجب بود، ابن حاجب که مال اوائل قرن هفتم است، قبل از او هر چی گشتم انشاء در مقابل خبر را پیدا نکردم، نمی‌دانم این اصطلاح از کجا آمده، می‌خواستم بعد دنبال کنم گفتم شاید از کتاب‌های منطقی و فلسفی این اصطلاح وارد شده، در کتاب‌های اصولی هم دنبال کردم نبود، هر چی گشتم، حالا با این نرم افزارهای برنامه‌های نور را که هر چی من می‌گشتم پیدا نمی‌کردم، ببینید این بحث خبر و انشاء این تقسیم‌بندی جمل تامه، به جمل خبریه و جمل انشائیه قبل از ابن حاجب در ایضاح فی شرح المفصل که آنجا من دیدم این تقسیم‌بندی و تعریف خبر انشاء و امثال اینها، مفصل کتابی هست مال زمخشری که انموذج خلاصۀ مفصل زمخشری است، ابن حاجب شرح آن را دارد، در خود مثلا مفصل هم نبود این تعبیر، خود زمخشری که این مفصل شرح آن است خبر انشاء نیست، زمخشری قرن ششم است، احتمال دادم اصلا مبدع این اصطلاح خود ابن حاجب باشد، احتمال است البته نیاز به یک تتبعی در کتب عقلی و معقول و اینها هم هست. حالا ببینید این جایی پیدا می‌کنید که این اصطلاح از کجا آمده، کتب قدمای نحوی‌ها قبل از ابن حاجب بنابر این کتاب قواعد عربی، این سی دی که مرکز کامپیوتری دارد، قواعد ادبیات عرب یک همچین اسمی هست، اینجا در آن اوّلین کسی که آنجا نقل می‌کند ابن حاجب در ایضاح فی شرح المفصل است، قبل از او اصلا این اصطلاح را ایشان ندارد، این را دنبال بکنیم، من برای این می‌خواستم بدانم که این تقسیم‌بندی دوگانه و سه‌گانه قدیمی هست، قدیمی نیست، دیدم اصل کلمۀ انشاء را حالا چه برسد به تقسیم‌بندی دوگانه باشد یا سه‌گانه باشد، اصل اصطلاح انشاء را قبل از ابن حاجب پیدا نکردم، ببینید اگر پیدا بشود که این اصطلاح از کجا آمده آیا اصطلاحی هست که مثلا از معقول وارد نحو شده، ابن حاجب من احتمال می‌دهم ابن حاجب، چون ابن حاجب یک آدم جامعی بوده، کتاب‌های مختلف خلاصه نوشته، در علوم مختلف، کافیه، در نحو، شافیه در چیز یک مقدمه‌ای که شرح عضدی شرح مقدمۀ ابن حاجب در اصول است، کتاب‌های مختلفی به عنوان کتاب‌هایی که منبع باشد برای شرح‌نویسی، ابن حاجب دارد، ابن حاجب دانشمند اینجوری است، و در علوم مختلف هم سر و سری داشته. یکی این احتمال را می‌دهم که شاید اوّلین کسی که اصلا این اصطلاح را جعل کرده باشد ابن حاجب باشد، این را دنبال کنید ببینیم یک جایی می‌توانیم ببینیم منشاء این اصطلاح کجاست و مثلا ایجادی بودن و امثال این بودن کجاست. می‌گویم من تتبعم بیشتر روی سی دی های، سی دی اصول مرکز بود، سی دی فقه مرکز بود، سی دی ادبیات مرکز بود، سی دی تراث بود، تراث مرکز، تراث هم چون بعضی چیزهای در لابلایش بحث‌های ادبی، همه بعد از ابن حاجب بودند، عبارت‌هایی در انشاء و اینها بود و امثال اینها، ولی اینها همه تقسیم بندی‌ها مال بعد از ابن حاجب بود، معاصر ابن حاجب یا قبل از ابن حاجب من کسی ندیدم که این اصطلاح را به کار ببرد، حالا این فعلا پرونده‌اش را باز می‌گذاریم تا ببینیم این بحث به چه انجامی می‌رسد چون دخالت دارد در، آقای روحانی مثلا یک سری بحث‌هایی در مورد انشاء که می‌خواهد بکند و اینها این بحث‌هایش وابسته به این است تقسیم دوگانه باشد، سه گانه باشد امثال اینها، مثلا در بعضی، یک کتاب بود التراز مال یک سید علوی یمنی، در این تراث هست، آنجا بعضی جاها تقسیم‌ها را دوگانه کرده، بعضی جاها تقسیم‌ها را سه گانه کرده، مال قرن هشت است، و پیداست هنوز این بحث‌ها درست چیز نشده بوده، ابن هشام در شذور الذهب در متن تقسیم سه‌گانه کرده، در شرحش می‌گوید تحقیق که من خلاصه این متن سه گانه گفتم درست نیست باید دو گانه می‌کردیم و امثال اینها، خودش به خودش در شرح شذور الذهب اشکال کرده، هنوز این تقسیم‌بندی‌ها چیز خودش را ندارد. البته حالا چه تقسیم‌بندی‌ها دوگانه باشد، چه سه‌گانه باشد به نظر می‌رسد اینها سه جور چیز مختلف هستند، جوهرا مختلف باشند، یعنی خبر و انشاء و طلب با هم فرق دارند، حالا ما انشاءهای غیر طلبی و انشای طلبی را هر دو را در ایجادی بودن شریک بدانیم عیب ندارد، یک اصطلاح است، ولی انشای طلبی با انشای غیر طلبی جوهرا فرق دارد، مناسب هست که اینجا ما تقسیم سه‌گانه‌ای مطرح کنیم. حالا من انشاءالله بحث استعمال را قرار بود بحث‌های ما را به ما بدهد، هنوز به ما نداده این بود که من ان شاء الله این بحث را ببینم، سعی می‌کنم خلاصۀ بحث‌های مربوط به اینکه چگونه ما می‌توانیم از استعمال معنای موضوع له را کشف کنیم بحث‌هایش را، چکیدۀ آن بحث‌ها را دنبال کنیم، بحث‌هایی که سابق مفصل بحث کردم را به نتیجه‌گیری و ماحصلش اکتفا می‌کنم می‌خواهم ببینم آن بحث‌ها هر مقداری ناقصی داشته باشد آن بحث‌ها را تکمیل کنم به امید خدا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد